

مرثیهٔ درخت  
محد رضا شفیعی کد کنی

دیگر کدام روزنه، دیگر کدام صبح  
خوابِ بلند و تیرهٔ دریا را  
-آشفته و عبوس -  
تعبیر می کند؟

من می شنیدم از لبِ برگ  
-این زبانِ سبز -  
در خوابِ نیم شب که سرودش را  
در آبِ جویبار،  
بدین گونه شسته بود:

-در سوکت ای درختِ تناور!  
ای آیتِ خجستهٔ در خویش زیستن!  
مارا  
حتی امان گریه ندادند.

من اولین سپیدهٔ بیدارِ باغ را  
-آمیخته به خونِ طراوت -

در خوابِ برگهایِ تو دیدم  
من، اولین ترنمِ مرغانِ صبح را  
-بیدارِ روشنائیِ رویانِ رودبار -  
در گلِ فشانیِ تو شنیدم

دیدند بادها  
کان شاخ و برگ های مقدس  
-این سال و سالیان  
که شبی مرگواره بود -  
در سایهٔ حصارِ تو پوسید  
دیوار،

دیوار بی کرانیِ تنهائیِ تو -  
یا

دیوارِ باستانیِ تردیده‌هایِ من  
نگذاشت شاخه های تو دیگر  
در خندهٔ سپیده بنالند  
حتی،

نگذاشت قمریانِ پریشان  
(اینان که مرگِ یک گلِ نرگس را  
یک ماه پیشتر

آن سان گریستند )  
در سوک ساکتِ تو بنالند

گیرم،  
بیرون ازین حصار کسی نیست  
گیرم در آن کرانه نگویند  
کاین موجِ روشنائیِ مشرق  
- بر نخل هایِ تشنهٔ صحرا، یمن ، عدن...  
یا آب هایِ ساحلیِ نیل -  
از بخششِ کدام سپیده ست  
اما،

من از نگاهِ آینه  
- هرچند تیره، تار -  
شرمنده ام که : آه  
در سوکت ای درختِ تناور،  
ای آیتِ خجسته در خویش زیستن،  
بالیدن و شکفتن،  
در خویش بارور شدن از خویش،  
در خاکِ خویش ریشه دواندن  
ما را

حتی امانِ گریه ندادند